

دستور تاریخی (۱)

ویژگی‌های جمله در متون گذشته

ویژگی‌های مهم جمله در متون نظم و نثر قدیم چنین است :

(۱) تکرار در جمله رایج است و عیب شمرده نمی‌شود :

به نام آن خدای که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است و سلام او در وقت صباح مؤمنان را صبح است و ذکر او مرهم دل مجروح است و مهر او بلانشینان را کشتی نوح است. (مناجات‌نامه، خواجه عبدالله انصاری)

(۲) معمولاً جمله‌ها کوتاه و کامل است :

الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم. اکنون کار با فضل تو افتاد.

(مناجات‌نامه)

پدر بخندید و ارکان دولت بپسندیدند و برادران به جان برنجیدند.

(گلستان، سعدی)

عالم زمانه بود و در علم طریقت یگانه بود و از کُبراء اصحاب بود.

(تذکره‌الاولیا، عطار)

(۳) گاهی دو نهاد با یک‌دیگر مطابقت ندارند :

فعل مفرد برای نهاد جمع: (انسان) خورش‌ها بیاراست خوالیگران

آدم و حوا بمرد، نوح و ابراهیم خلیل بمرد.

فعل مفرد برای نهاد جمع: (غیر انسان) در آگیری سه ماهی بود.

فعل مفرد برای اسم مبهم: (که بر جمع جاندار دلالت دارد و امروز جمع می‌آید.)

که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست.

فعل مفرد و جمع برای نهاد جمع: ایلچی می فرستادند و از وصول چنگیزخان اعلام می کرد و تحذیر می نمود و تشدید می کرد و هر کجا ایلی قبول می کردند شحنه با التمغا به نشان می دادند و می رفت و هر کجا امتناع می نمودند، آنچ (آن چه) سهل مأخذ بود می گرفتند و می کشت.

۴) گاهی جای اجزای جمله تغییر می کند و ظاهراً نظم امروزین را ندارد^۱:

نمونه های جابه جایی

* تقدیم مفعول برای تأکید:

نوح را این سال ندیمی خداوندزاده فرمود امیر. (تاریخ بیهقی)

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند (حافظ)

* تقدیم فعل:

بیاورم از حدیث این پادشاه بزرگ (بیهقی)

بخواهد هم از تو پدر کین من چو ببند که خاک است بالین من

(فردوسی)

* تقدیم متمم:

از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

(مولوی)

* تقدیم مسند و فعل بر نهاد و مفعول برای تأکید:

فاضلی یافتم او را سخت تمام. (بیهقی)

* تقدیم مسند و فعل بر نهاد برای تأکید:

غمی بود رستم بیازید چنگ گرفت آن سر و یال جنگی پلنگ

(فردوسی)

۱) این جابه جایی به چند دلیل صورت می گیرد که مهم ترین آن به قرار زیر است:

الف) در نثر، این جابه جایی اجزا به اقتضای بلاغت کلام صورت می گیرد.

ب) در شعر، عامل وزن و قافیه و در نثر مسجع، سجع نیز به دلیل نخست افزوده می شوند.

پ) در ترجمه ی مستقیم و لفظ به لفظ قرآن کریم و سایر متن های دینی این جابه جایی زیاد است.

* تقدیم مسند بر نهاد :

زنده جان بشر از حکمت و پند تو بود

* تأخیر مسند برای رعایت سجع یا قافیه :

آفریننده‌ای که پرستیدن اوست سزاوار. دهنده‌ای که خواستن جز از او نیست
خوش‌گوار.

پادشاهی او راست زیبنده. خدایی او راست درخورنده. (خواجه عبدالله انصاری)

می‌داشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید گشت خاموش

(نظامی)

* تقدیم مضاف‌الیه (قاعده‌ی فکّ اضافه) :

گرگ را بر کند سر آن سرفراز تا نباشد دو سری و امتیاز

(مولوی)

* جابه‌جایی ضمائر متصل شخصی در نثر و شعر قدیم تنوع فراوان دارد :

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا = بسوزد

(حافظ)

دل من همی بر تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد = به چهرم

(فردوسی)

هر آن دیوار قدیمش که پیش آمدی، به قوت بازو بیفگندی. = پیشش آمدی

(سعدی)

هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت

کُندم قصد دل ریش به آزار دگر = قصد دل ریشم

(سعدی)

* آوردن ضمیر بدون مرجع در شعر به دلیل آن که مرجع آن خدا یا معشوق

است :

(حافظ)

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند

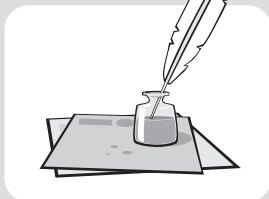
* آوردن ضمیر «ما» در معنای «هر کس» :
تو مگو ما را بدان شه بار نیست

(مولوی)

* تقدیم و تأخیر به دلیل ترجمه‌ی تحت‌اللفظی آیات قرآن مجید :
گفت : یکی از ایشان دو، یا پدر من، مزدورگیر او را.

(ترجمه‌ی تفسیر طبری از آیه‌ی شریفه‌ی «قالت احديهما يا ابت استأجره» سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۶).
بیامد بدیشان موسی با آیت‌های ما روشن.

(ترجمه‌ی تفسیر طبری از آیه‌ی شریفه‌ی «جانهم موسي بأياتنا بينات» سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۶).



سیا موزیم

فرایند واجی کابش

واژه‌های «اشا» (۱)، «دست‌گیره»، «برافقادی» را چنین می‌خوانیم:
اشا، دس‌گیره. برافقادی یعنی «ء»، «ت» و «ا» را در این واژه تلفظ نمی‌کنیم:
زیرا طول عمر یک زبان برنخی واج‌های کله‌اندک‌اندک «حذف» می‌شوند.
به این فرآیند واجی «کابش» می‌گویند. این پدیده‌ی گاه‌در‌واژگان خود زبان
یا واژگان عاریتی (دخلی)، اتفاق می‌افتد؛ مثل:

۱) افتادن همزه‌ی پس از مصوت بلند «آ» در پایان واژه‌های عربی؛ مثل:

انشاء (ء)، املاء (ء) و اجراء (ء).

۲) حذف واج «ت» و «د» در زنجیره‌ی گفتار وقتی آخرین واج یک
جای کشیده (چهار واجی) باشد؛ مثل: دست بند ← دس بند و قند شکن ← قن شکن.

۳) حذف همزه‌ی آغازی برخی از واژه‌ها در زنجیره‌ی گفتار؛ به علت

وجود همین پدیده:

برافتاد برفتاد بازآمد بازاد

خودآزمایی

۱) با توجه به آن‌چه خوانده‌اید، ویژگی‌های دستوری این جمله‌ها را پیدا کنید.
و ابودجانه را قاعده چنان بود که چون به جنگی رفتی، عصابه‌ی سرخ بر سر بستنی و هرگاه که وی آن عصابه
بر بستنی، مردم بدانستندی که وی سر جنگ دارد.

(سیرت رسول الله، رفیع الدین اسحاق همدانی)

۲) جابه‌جایی اجزای جمله را در نمونه‌های زیر، پیدا کنید.
نماز دیگر، برداشتیم، تنی هفتاد، و راه غور گرفتیم. بامداد را منزلی رفته بودیم، بوالحسن دلشاد را آن‌جا
یافتیم سوار شده. یافتیم امیر را آن‌جا فرود آمده. وزیر گفت: «چون دل وی قوی گشت، غلامان کار کنند و نباشند
خصمان را بس خطری. و سالار هندوان را نیز گوش بیاید کشید.»

(تاریخ بیهقی)

۳) پنج کلمه مثال بزنید که «فرآیند واجی کاهش» در آن‌ها صورت پذیرفته باشد.

طنز پردازی

اسفندیار در چشم پزشکی

پس «اسفندیار» آهی سرد از دل پر درد برکشید و گفت: همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان بین من، نابینا نخواهد شد؟
«سکرت» گفت: آن دیگر مسئله‌ی خودتان است! وقت آقای دکتر تا شش ماه پرشده و بعداً هم می‌رود خارج!
«اسفندیار» گفت: ما از شهرستان زنگ می‌زنیم. این «رستم زال» با تیر دو شعبه زده به چشممان! پس ما چه کنیم!

«سکرت» گفت: می‌خواستی دعوا نکنی... یک سال دیگر تلفن کن.
«اسفندیار» گفت: ما دعوا نکردیم. شاهد داریم. این «رستم» خودش اهل دعوا می‌باشد. با همه دعوا نموده... «حکیم ابوالقاسم فردوسی» هم شهادت داده؛ استشهاد محلی تماماً در کلانتری موجود است.

چون دم گرم «اسفندیار» در آهن سرد «سکرت» مؤثر نیفتاد، یک بار دیگر آهی سرد از دل پر درد برکشید و گوشی را گذاشت که یک سال بعد زنگ بزند!



لطفاً بقیه‌ی داستان و آخر و عاقبت کار اسفندیار را در شاهنامه‌ی فردوسی بخوانید!

در نوشته‌ی بالا، نویسنده یکی از مشکلات اجتماعی روزگار ما را با زبانی خاص بیان کرده است. او با استفاده از داستان رستم و اسفندیار و گنجاندن مفاهیم و اصطلاحات امروزی در آن، نوشته را از حالت متعارف آن خارج کرده است. این بیان غیرمتعارف و خنده‌آور، با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی نقد محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب

از انتقادهای جدّی بیشتر است. در نوشته‌ها به این گونه بیان «طنز» گفته می‌شود. همان‌طور که در مثال بالا مشاهده کردید، نویسنده با برهم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌آفریند که در وجود آن‌ها زشتی‌ها و پلشتی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود. آن چنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی زیبایی و پاک‌ی، متوجّه و رهنمون می‌گردد. به این نمونه از عبید زاکانی توجه کنید.

«ظریفی مرغی بریان در سفره‌ی بخیلی دید که سه روز بی‌درپی بود و [آن را] نمی‌خورد. گفت: عمر این مرغ بعد از مرگ درازتر از عمر اوست پیش از مرگ!»

خنده‌ی حاصل از طنز، خنده‌ی شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند. آن‌گاه که زبان جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیرواقعی جلوه‌دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده برجسته‌تر می‌کند؛ برای مثال، سعدی در باب دوم گلستان، در سرزنش ریاکاری و ریاکاران و زشت نشان دادن عمل آنان، حکایت زیر را با چاشنی طنز درآمیخته است.

«زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند، کم‌تر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود تا ظنّ صلاح در حق او زیادت شود. چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست؛ گفت: ای پدر، باری به دعوت سلطان طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!»

مولوی نیز مدعیان دروغین را با ظرافت خاصی مورد انتقاد قرار می‌دهد:

آن یکی پرسید اشتر را که هی

از کجا می‌آیی، ای فرخنده پی

گفت: از حمّام گرم کوی تو

گفت: خود پیداست از زانوی تو!

در گنجینه‌ی ضرب‌المثل‌های شیرین فارسی نیز، این‌گونه انتقادهای توأم با طنز فراوان

دیده می شود :

- دهنه‌ی جیش را تار عنکبوت گرفته!
- خر را که به عروسی می‌برند برای خوشی نیست! برای آب‌کشی است!
- فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تر است!
- یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهاش باز شود.

نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه‌ی آن‌ها «برهم زدن عادت‌ها» است با بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسانی می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت؛ مثلاً در داستان کباب‌غاز که سال پیش خواندید، پسر عمومی نویسنده این‌گونه وصف شده است :

«... دیدم - ماشاءالله، چشم بد دور - آقا و اترقیده‌اند. قدش درازتر و تک و پوزش کره‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان‌غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می‌دانم که سرزانه‌های شلوارش که از بس شسته بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آن جا مخفی کرده است!...»

یکی از راه‌های ساخت طنز، کش‌دار کردن یک موضوع یا ماجراست. در نمونه‌ی زیر، نویسنده در انتقاد از انسان‌هایی که به جای پرداختن به اصل مطالب، با حاشیه‌پردازی و روده‌درازی مطلب اصلی را به عمد به فراموشی می‌سپارند، چنین آورده است :

مطلبی که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صددرصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، که تا به حال مجهول مانده است. - وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را مسلم دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت تیر بکشد و جسدش را بسوزاند. هفت تیر نوعی اسلحه‌ی کمربندی بود که در کارخانه‌ی «برنو» ساخته می‌شد و در واقع، یک نوع اسلحه‌ی آتشین به‌شمار می‌رفت.

سابق بر این، کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند، معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه‌ی آتشین، از قبیل تفنگ‌های دولول، ساچمه‌ای و «ورندل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده می‌نمودند اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای این که تفنگ حسن

موسیقی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده اش مردی بود به نام حسن موسی؛ یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می ساخت و چنانچه حسن موسی این تفنگ را نمی ساخت، کسی دیگری نبود که به جای او بسازد. چون اگر می بود و می ساخت، دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی شد و معروفیت (تفنگ حسن موسی) به خاطر اسم سازنده ی آن است. مثل تار یحیی و این تار یحیی ... (یک تحقیق تاریخی، خسرو شاهانی)

این نوشته ی طنزآلود همین گونه ادامه می یابد و در آن به ده ها موضوع اشاره می شود جز اصل مطلب و آن گاه این گونه پایان می یابد:

«حالا فهمیدید که هیتلر را چه طوری کشتند و چگونه جسدش را سوزاندند؟!»

ممکن است نوشته ی طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یک باره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود. نظیر آن چه در سال اول، در درس «مشروطه ی خالی» از علامه دهخدا خواندید. یکی از شگردهای طنزپردازان جابه جا کردن حوادث و وقایع است. گاه به سبب اشتباهی که در کاری صورت می گیرد، حوادث خنده داری ایجاد می شود؛ مثل حکایت زیر از مثنوی مولوی:

کری می خواست به عیادت بیماری برود؛ اندیشید که هنگام احوال پرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این رو در پی چاره برآمد و بالأخره با خود گفت: بهتر است پرسش ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم؛ بنابراین، پرسش های خود را چنین پیش بینی کرد:

ابتدا از او می پرسم، حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری» من در جواب می گویم: خدا را شکر. بعد از او می پرسم چه خورده ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می گویم گوارا باد. در پایان می پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می گوید و من پاسخ می دهم: مقدمش مبارک باد. چون به خانه ی بیمار رسید، همان گونه که از پیش آماده شده بود، به احوال پرسی پرداخت: گفت: «چگونه ای؟»، گفت: «مردم»، گفت: «شکر». بیمار از این سخن بی جا سخت برآشفتم. بعد از آن گفتش «چه خوردی؟» گفت: «زهر» کر گفت: «گوارا باد داروی خوبی است» بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید.

بعد از آن گفت: «از طبیبان کیست او کاوه می آید به چاره پیش تو؟»
 بیمار که آشفتگی و ناراحتی اش به نهایت رسیده بود، در پاسخ،
 گفت: «عزرائیل می آید، برو» گفت: «پایش بس مبارک، شادشو!»
 از دیگر شیوه های ساخت طنز، نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی است. در نمونه ی
 زیر، نویسنده یکی از موضوعات اجتماعی عصر ما را نقد و داوری کرده است.

قبض آب

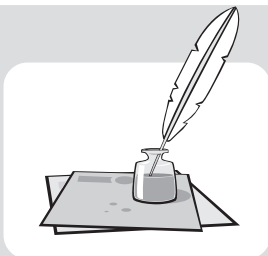
ابوالمراد جیلانی مردی بود صاحب رأی و صائب نظر. مریدان، بسیار داشت و پیروان بی شمار.
 روزی بر سکوی خانه نشسته بود و مریدان گرد وی حلقه زده بودند و حلّ مشکل می کردند.
 مردی گفت: «ای پیر، مرا با اهل خانه جنگ افتاده است و اهل، مرا از خانه بیرون رانده و در،
 بسته.» گفت: «به خانه آیم و آشتی تو با اهل، باز کنیم.» و چنین شد.
 مردی گفت: «ای پیر، صاحب خانه مرا گوید که بیرون شو.» گفت: «صاحب خانه را بگوی
 که پیر گوید، خانه بر من ببخش و خود بیرون شو.» و چنین شد.
 مردی گفت: «ای پیر، صد درم سنگ زرناب می جویم» گفت: «بیایی» و چنین شد.
 یک یک مریدان می آمدند و مراد می جستند از ابوالمراد.
 ناگاه مردی درآمد و عریضه ای بداد سرگشاده و برفت.
 ابوالمراد، نخست آن عریضه ببویید و ببوسید و بر دیده نهاد و سپس، خواندن بی اغازید.
 ناگاهی، کف بر لب آورد و فریاد زد: «آب، آب.» و از سکو در غلتید و بی هوش بیوفتاد.
 مریدان بر گرد وی جمع آمدند و چندان که پف نم بر صورت وی زدند و کاه گل در دماغ وی
 گرفتند، باهوش نیامد.
 پس او را به بیمارستان بردند و در «سی. سی. یو» بخوابانیدند که مگر سکنه ی ملیح! کرده
 است.

ساعتی در آن حالت بیود تا طبیب بیامد و گفت: «ای پیر، تو را چه افتاده است؟»
 ابوالمراد از لحن وی بدانست که طبیب از مریدان وی است. پس زبان باز کرد و گفت: «آب،
 آب.» آب بیاوردند که: «بنوش.» نوشید و بمرد — رحمة الله علیه. —
 مریدان بر جنازه ی وی گرد آمدند و می گریستند که: «دریغا، آن پیر روشن ضمیر و آن شیر
 بیشه ی تدبیر که به یک عریضه از پای دراوفتاد و بمرد.»

مریدی گفت: «ای یاران، شاید بُود که آن عریضه باز نگریم تا چه شَعُوذَه و طامات در آن نوشته است؟ باشد که عِلّت تشنگی وی دریابیم و سببِ موتِ باز شناسیم.»
 عریضه بگشودند. قبض آب بهای خانگاہ ابوالمراد بود۔ اناراللہ برهانه۔ به نرخ تصاعدی! و جز آن، هیچ نبود. تَمّت.

(به نقل از مجله‌ی گل آقا)

جز تقلید، اشارات ادبی و اقتباس از آثار ادبی نیز دست مایه‌ی طنزپردازان می‌شود و به آثار آنان لطف می‌بخشد. در نمونه‌ی زیر، نویسنده از کلام سعدی در طنز خود بهره گرفته است:
 «حیف عمر گل آقایی که صرف تعلیم این زبان بسته (شاغلام) کردیم. تلمیذ بی‌ارادت که شیخ اجل می‌فرماید؛ عاشق بی‌زر است، یکیش همین شاغلام ماست. زمین شوروی ذهن و مشاعرش سنبل بر نمی‌آورد و ما بی‌خود و بی‌جهت، تخم عمل و اَمَل در آن ضایع گردانیدیم حیف!»



بیاموزیم

به ترکیب های زیر توجه کنید:

موی کوتاه، پای تحت، خانه دوست

برای آسان شدن تلفظ، میان دو مصوت یک صامت اضافه

می‌کنیم. در مثال های بالا صامت اضافه شده واج «می» است. پای تحت،

موی کوتاه، خانه دوست.

خودآزمایی

(۱) با بررسی دو نمونه از درس‌هایی که سال گذشته در کتاب ادبیات فارسی خوانده‌اید، بنویسید که نویسندگان آن‌ها از چه شیوه‌هایی برای طنزپردازی استفاده کرده‌اند.

(۲) به کمک یکی از ضرب‌المثل‌های زیر، مطلبی طنزآمیز بنویسید.

شتر در خواب بیند پنبه‌دانه

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتن ز دند گردن مسگری

به رویاه گفتند: «شاهدت کو؟» گفت: «دُم.»

(۳) علاوه بر صامت «ی» چه صامت‌های دیگری مشمول قاعده‌ی افزایش می‌شوند؟

دستور تاریخی (۲)

در درس دستور تاریخی (۱) با برخی از ویژگی‌های «جمله» در متون گذشته آشنا شدید. اکنون با ویژگی «فعل» در این متون آشنا می‌شویم.

ماضی استمراری

برای ساختن این زمان جز آن‌چه امروز معمول است (می + ماضی ساده)، سه شیوه‌ی دیگر نیز معمول بوده است :

(۱) همی + ماضی ساده :

هم چنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستند.

(قابوس‌نامه)

شبلی در ایشان همی نگریست.

(قابوس‌نامه)

همی گرد رزم اندر آمد به ابر

(شاهنامه)

(۲) ماضی ساده + ی :

وی پاره‌ای حلوا بدو دادی

(قابوس‌نامه)

دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و

دیگری به قوت بازو نان خوردی.

(گلستان)

(۳) همی / می / به + ماضی ساده + ی :

مادر ابراهیم هر روز او را شیر همی دادی.

(ترجمه‌ی تفسیر طبری)

گر آن‌ها که می‌گفتی کردمی

نکوسیرت و پارسا بودمی

(سعدی)

باز دیگر باره بانگ دیگر بکردی و پاره‌ای

دیگر بستدی

(قابوس‌نامه)

ماضی نقلی

برای ساختن این زمان جز آن‌چه امروز معمول است (صفت مفعولی + ام، ای ...)،

یک شیوه‌ی دیگر نیز معمول بوده است :

بن ماضی + سستم، سستی، سست، سستیم، سستید، سستند = رفتستم، رفتستی، رفتست،

رفتستیم، رفتستید، رفتستند

کنون رزم سهراب و رستم شنو دگرها شنیدستی این هم شنو

(شاهنامه)

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی

گفت این والی شهر ما گدایی بی‌حیاست

(انوری)

آینده

در ساختمان فعل آینده گاهی به جای مصدر مرخم از مصدر کامل استفاده می‌شده

است :

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دلی تنگ

و آن‌جا به نیک نامی پیراهنی دیدن

(حافظ)

مضارع اخباری

برای ساختن این فعل علاوه بر روش فعلی (می + بن مضارع + شناسه) از چهار شیوهی دیگر نیز استفاده می‌شده است:

(۱) بن مضارع + شناسه:

از این نامداران گردن‌کشان کسی هم برد سوی رستم نشان

(شاهنامه)

(کشف‌الاسرار)

(سمک عیار)

(حافظ)

(نظامی)

مردی از در درآید که منظور حق است.

تو دانی، من این کار ندانم.

ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم

ندانم چه ای هر چه هستی تویی

(۲) «ب» + بن مضارع + شناسه:

بخواهد هم از تو پدر کین من

چو بیند که خاک است بالین من

(شاهنامه)

(۳) «می» / «همی» + «ب» + بن مضارع + شناسه:

پسر گفتش ای بابک نامجوی یکی مشکلت می‌پیرسم بگوی

(بوستان)

(۴) همی + بن مضارع + شناسه:

دل من همی بر تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد

(شاهنامه)

مضارع التزامی

برای ساختن این زمان، علاوه بر شیوهی معمول امروز (ب + بن مضارع + شناسه) از شیوه‌های دیگری نیز استفاده می‌شده است:

۱) بن مضارع + شناسه:

بخواهد هم از تو پدر کین من چو بیند که خاک است بالین من

(شاهنامه)

۲) می + بن مضارع + شناسه:

چه داریم از جمال خویش مهجور رها کن تا تو را می بینم از دور

(ویس و رامین)

این میوه‌ها جبرئیل (ع) بیاورد تا فرزندان او آن را می‌کارند و می‌پرورند و ثمرت آن

برمی‌دارند و می‌خورند.

فعل امر

برای ساختن فعل امر در شعر و نثر کهن، علاوه بر شیوه‌ی معمول امروز، از روش

زیر نیز استفاده می‌شده است:

می‌کوش به هر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی

(نظامی)

مرا کشان می‌بر تا پیش قطران

(سمک عیار)

اگر چو غنچه فرو بستگی است کار جهان

تو هم چو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

(حافظ)

این فعل امر را - از آن رو که بر تداوم کار دلالت می‌کند - «امر مستمر» نامیده‌اند.

فعل نهی

فعل امر را در گذشته با تکواژ «مَ» منفی می‌ساخته‌اند:

(بوستان)

مشو غره بر حُسن گفتار خویش

(شاهنامه)

هماوردت آمد مشو باز جای

فعل دعایی

در شعر و نثر کهن، برای دعا فعل خاصی وجود داشته است :

بن مضارع + 'ا' + شناسه

(شاهنامه)

هماره جوان بادی و تن درست

(دوم شخص مفرد)

جانان منی که پیش رویت میرام

(اول شخص مفرد)

درمان منی که درد جانت چینام

(اول شخص مفرد)

(خاقانی)

خدای - تبارک و تعالی - همه ی بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهاد.

(سفرنامه، ناصر خسرو)

که رستم منم کیم مماناد نام نشیناد بر ماتم پورسام

(شاهنامه)

* گاهی نیز تکواژ «ا» پس از شناسه می آمده است :

منشیندا از نیکوان جز تو کسی بر جای تو

کم بیندا جز من کسی آن روی شهر آرای تو

* از فعل دعایی «بودن» (= بواد = طبق قاعده) «و» را حذف می کرده اند :

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد

(حافظ)

خدای - عزوجل - از آزاد مردان خشنود باد. (تاریخ بیهقی)

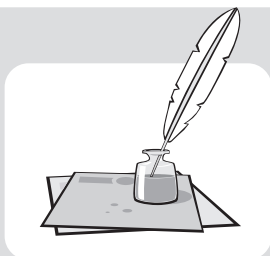
* گاهی نیز در فعل دعایی مثبت یا منفی «بودن» پس از شناسه «ا» می افزوده اند :

تا باد چنین بادا

مبادا آن که او کژئی گزیند که از کژئی به جز کژئی نبیند

(نظامی)

(۱) به بیان دیگر مصوّت «a = َ» در شناسه ی سوّم شخص مفرد (تد) به «â = ا» تبدیل می شود.



برخی از واج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های هم‌دیگر را می‌گیرند و یک‌سان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گویند. به نمونه‌های زیر دقت کنید:

۱) ابدال در مصوت‌ها:

اول: تلفظ پیشین در واژه‌های برو، بدو به صورت بُ به علت وجود مصوت ر؛ در حالی که پیشین در فعل‌های امر معمولاً به تلفظ می‌شود: بنشین، بزن، بگیر.

دوم: تلفظ پیشین در واژه‌های نمی‌رود، نمی‌رفت، نمی‌آید، نمی‌شنید به صورت ن به علت وجود مصوت ی؛ در حالی که پیشین در سایر ساخت‌ها ن تلفظ می‌شود: نرفت، نگفت، نشنیده است، نیامد.

۲) ابدال در صامت ها

همان طور که در درس «نامطابق های الملائی» خواندید، هرگاه دو واج

ذ + ب بی فاصله در کنار هم قرار گیرند، واج ذ به م تبدیل می شود:

مبسر ← مبر سنبل ← سنبل اشنبه ← شنبه ارنبه ← پرنه

در گذشته ی زبان فارسی نیز این تغییر در حوزه های زیر، اتفاق افتاده

است: واج پایانی ا = ه / به ا = ه / بدل شده است.

نامه ← نامه / خانه ← خانه

ابدال گاه نمودن نوشتاری نیز می یابد:

در کلمات عربی:

لکن ← لیکن

مماز ← مصیز

تخلیص ← تمخیص

در کلمات فارسی:

سپید ← سفید

پلیته ← فتنیه

بکرز ← بکرز

خودآزمایی

۱) معادل امروزی فعل‌های زیر را بنویسید.

گفتندی، همی خواست، شنیدستم، بدیدمی، می‌نویس، می‌بنوشت.

۲) شکل امروزی فعل‌های دعایی زیر را بنویسید.

□ زدیده گر چه برفتی نمی‌روی از یاد که چشم بد به جمال مبارکت مرساد

(صائب)

□ درهای علم و حکمت بر ایشان گشاده گرداناد. (کلیله و دمنه)

□ خدای - عزوجل - بر زندگانی تو برکت کناد. (بلعمی)

□ و بر شما کسی گماراد که شما را مکافات کند. (بلعمی)

۳) ده مورد از فعل‌های تاریخی درس حسنک‌وزیر را استخراج کنید و نوع و معادل امروزی

آن‌ها را بنویسید.

۴) داستان «طوطی» از مولوی را که در ادبیات فارسی اوّل خوانده‌اید، بازگردانی کنید.

۵) واژه‌هایی نظیر مراجعه، لبریز، نگرستن، استفاده و ... به متمم نیاز دارند. پنج جمله بنویسید

که در آن‌ها این کلمات، همراه متمم و حرف اضافه‌ی خود، به کار رفته باشند.